
مقایسه مفهوم غایتمندی در مقدمه و دقیقه سوم تحلیل امر زیبا در نقد قوه حکم و نتایج ناشی از آن

سعید حاج رشیدیان*

علی سلمانی**

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۶

تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۴

چکیده

یکی از دغدغه‌های بنیادین کانت در نقد قوه حکم، مسئله غایت‌شناسی است. غایت به عنوان امری که در فلسفه‌های قدیم به ویژه فلسفه ارسطو و پیروان وی یکی از ارکان مهم دستگاه‌های فلسفی را تشکیل داده بود، در فلسفه‌های جدید و به ویژه توسط دکارت و اسپینوزا از قلمرو تبیین فلسفی عالم کنار گذاشته شد. کانت به عنوان پرچمدار فلسفه جدید در نقد قوه حکم دوباره به مسئله غایت و غایتمندی باز می‌گردد. او معتقد است که غایت‌شناسی یکی از ارکان اصلی قوه حاکمه تأملی است. مقاله حاضر به این مسئله می‌پردازد که آیا غایت‌شناسی که از همان ابتدا در مقدمه نقد قوه حکم رنگ و بویی متفاوتی و منطقی دارد می‌تواند با غایت و غایتمندی مطرح شده در دقیقه سوم نقد قوه حکم مرتبط باشد؟ در صورت تبیین ارتباط مذکور، نتیجه حاصل از این ارتباط چیست؟

کلیدواژه‌ها: کانت، زیبایی، غایت‌شناسی، غایت، غایتمندی

مقدمه

کانت با تأکید بر اصل علیت در نقد عقل محض و تمهیدات تصویری مکانیکی و نیوتنی از طبیعت پیرامونی ما عرضه نموده است. اصل علیت در معیت با دیگر اصول فاهمه و مفاهیم پیشین آن، عرصه تجربه را حاصل می‌آورد. از این رو وی در تمامی آثار خود، این اصل را ضروری و غیر قابل اجتناب معرفی کرده است. با این حال او در نقد قوه حکم این اصل را در بررسی ارگانیسم‌ها و طبیعت، به عنوان یک کل ناتوان دانسته و با طرح نوع دیگری از علیت (علت غایی) که حاوی صورتی از شعور و هدفمندی است به تعارض دیگری از تعارضات عقل پرداخته است. (ماحوزی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)

کتاب نقد قوه حکم در سه قسمت صریحاً بحث غایتمندی را پیش کشیده است. کانت ابتدا در مقدمه منتشر شده نقد قوه حکم دیدگاه مشهور خود را تحت عنوان غایتمندی صوری طبیعت مطرح می‌کند و سپس در دقیقه سوم تحلیل امر زیبا دوباره مسئله غایتمندی را طرح می‌نماید. بسیاری از مفسران کانت بر این عقیده‌اند که میان این دو تعریف سازگاری وجود ندارد چرا که غایتمندی مطرح شده در مقدمه نقد قوه حکم نوعی غایتمندی منطقی است اما غایتمندی عنوان شده در دقیقه سوم به گونه‌ای است که با مفهوم ذوق سازگار است. البته کانت در جزء دوم نقد قوه حکم یعنی همان «نقد قوه حاکمه غایت‌شناسی» بار دیگر به سراغ مسئله غایتمندی «عینی» طبیعت می‌رود. اما از آنجایی که این نوع غایتمندی برای قوه حاکمه پیش نیست و نمی‌تواند دلیلی هم برای پیشین بودن آن فراهم ساخت (کانت، ۱۳۸۸: ۹۹) لذا در این مقاله نیز از دخالت دادن این نوع غایتمندی در بحث اجتناب می‌شود.

غایت و غایتمندی در مقدمه نقد قوه حکم

کانت در دیباچه نقد قوه حکم به معرفی اصل استعلایی قوه حکم می‌پردازد. علی‌رغم اینکه وی در نقد عقل محض صریحاً قوه حکم - یعنی همان قوه‌ای که وظیفه‌اش قرار دادن جزئیات تحت قواعد است- را فاقد هرگونه اصل مستقلی می‌داند. (kant, 1965: 171) اما در

سومین اثر نقدی خود از قوه حکم تأملی صحبت می‌کند که علی‌رغم نداشتن حوزه‌ای مستقل و مخصوص به خود دارای اصلی مستقل و استعلایی است. او برای اشاره به عملکرد این قوه از تقسیم حکم به تأملی و تعینی آغاز می‌کند. اگر قوه حکم جزئی‌ها را تحت کلی‌های داده شده (اصول و قواعد فاهمه) قرار دهد عملکردی تعینی و معرفت بخش انجام داده است و بنابراین حکم، تعینی است. اما اگر این قوه تلاش کند تا بدون توجه به اغراض متعین فاهمه و عقل، کلی مندرج در جزئی‌های داده شده را بیابد و جزئی‌ها را تحت آن کلی‌ها وحدت ببخشد، عملکرد آن تأملی و غیر معرفتی است و حکم آن تأملی. (کانت، ۱۳۸۴: ۷۲-۷۳)

پس قوه حکم تعینی، جزئیات را تحت قوانین کلی استعلایی داده شده توسط فهم قرار می‌دهد. مسلم است که قانون برای این نوع حکم به نحو پیشین معلوم و روشن است و نیازی به جستجوی آن نیست. اما از آنجایی که صور طبیعت بسیار گوناگون‌اند و نمی‌توان تمامی امور آن را به وسیله قوانین پیشینی فهم سامان داد، پس باید برای این صور متنوع نیز قوانینی غیر از قوانین متعین فاهمه موجود باشد. اما اگر بناست که این قوانین، قانون خوانده شوند (همانگونه که اقتضای مفهوم طبیعت است) باید در پرتو اصل وحدت کثرات، ضروری تلقی شوند. قوه حاکمه تأملی که ناچار است از جزئی در طبیعت به کلی صعود کند برای این کار محتاج اصلی است که نمی‌تواند از تجربه به عاریت گرفته شود. زیرا وظیفه این اصل برقراری وحدت کلیه اصول تجربی تحت اصول تجربی عالی‌تر و در نتیجه ایجاد امکان تبعیت منتظم آن‌هاست. قوه حاکمه تأملی تنها می‌تواند این اصل استعلایی را از خودش به دست آورد و نه از خارج.

با توجه به آنچه بیان شد مشخص می‌گردد که فعالیت قوه حکم تعینی در حوزه شناخت و در ارتباط با مفاهیم متعین فاهمه صورت می‌پذیرد. از همین رو تصویری که این قوه از عالم به دست می‌دهد تصویری کاملاً مکانیکی است. در مقابل، فعالیت قوه حکم تأملی در حوزه‌ای فراتر از شناخت و در ارتباط با فرولایه‌ای فوق محسوس (همان اصل استعلایی غایتمندی طبیعت)

(Ibid:30)

بحث از استقراء و تمثیل نیز در پرتو توجه به اصل غایت‌مندی طبیعت قابل توجیه است. در واقع استقراء و تمثیل فرم‌های استنتاج‌اند که از طریق آن‌ها احکام تجربه تثبیت می‌شوند.^۱

کوتاه سخن آنکه امکان وحدت کثرات طبیعت جز از طریق اعمال علیتی خاص از جانب قوه حاکمه امکان‌پذیر نخواهد بود. این علیت خاص از نوع علیت فاعلی نیست، چرا که اگر آن را از نوع علیت فاعلی به شمار آوریم قوه حاکمه را تعیینی لحاظ کرده‌ایم، در صورتی که اصل غایت‌مندی طبیعت از آن قوه حاکمه تأملی است. پس باید این علیت را از نوع علیت غایی به حساب آوریم. علیتی که از ابتدا داده شده نیست چرا که اگر داده شده بود می‌بایست قانون خود را بر طبیعت تحمیل کند و لذا تعیین بخش قوه حاکمه تعیینی باشد. در صورتی که آن علیتی است که دآوری را فقط به نحو «چنانکه‌گویی» ایجاب می‌کند. به عبارت دیگر ماهیت این نوع از علیت مربوط به قوه حاکمه تأملی به گونه‌ای است که «ساخت وجود و واقعیت عینی و وجود تجربی داده شده را فاش نمی‌کند.» (به نقل از ترجمه فارسی نقد قوه حکم، 1973: 89-87 kojeve) بلکه به نحو پیشین ساختار تجربه واقعی را به سمت وحدتی عالی هدایت می‌کند و لذا یگانه شیوه‌ای را که بر طبق آن می‌توانیم به تأمل درباره اعیان طبیعت از منظری علی و اعم از آن، به صورت تجربه‌ای سرتاسر منسجم پردازیم، فراهم می‌کند. (همان: ۷۹)

در واقع با آگاهی از این اصل استعلایی و این نوع علیت است که می‌توان عالم را همانند اثر هنری دانست که به دست هنرمندی الهی طراحی شده است. (Elliott, 1996: 305) این تصویر از عالم هم می‌تواند اراده را در پی‌گیری تحقق تصمیمات خود در عالم مصمم‌تر بسازد و هم تضمینی باشد برای اعتماد به تمامی شناخت‌های تجربی. (kraft, 1996: 77-78)

کانت در مقدمه نقد قوه حکم تعریف خاصی از غایت ارائه نمی‌دهد. اما تعریف او از غایت شایان توجه است و تکرار آن در دقیقه سوم ما را در نتیجه‌گیری این نوشتار یاری خواهد نمود:

است. از همین رو تصویر ارائه شده توسط این قوه تصویری کاملاً ذهنی و غیر مکانیکی است. (sharper, 1992: 371-2)

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که کانت با توسل به احکام تأملی و از طریق فعالیت تأملی قوه حکم در میان صور طبیعت، قوانین تجربی و جزئی موجود در آن در جستجوی صور و قانون کلی تری می‌پردازد تا از طریق آن‌ها نوعی وحدت استعلایی برای نظام واحد طبیعت بیابد. در راستای همین هدف او به ضرورت استعلایی اصل غایت‌مندی طبیعت نائل می‌گردد. به نظر کانت از طریق همین اصل است که می‌توان از شناخت تجربی به عنوان نوعی شناخت قطعی و یقینی یاد کرد. به عبارت دیگر بدون فرض چنین اصلی تمام یافته‌های علوم تجربی تنها یافته‌های محتمل خواهد بود.

کانت این ادعا را که تجربه ما از همان ابتدا در جهت مفاهیم کلی حرکت می‌کند و فعالیت‌های منطقی فاهمه ماهیت چیزها را منعکس می‌کند، با توسل به اصل استعلایی غایت‌مندی طبیعت توجیه می‌کند. ضرورت این اصل از آنجایی ناشی می‌شود که عمل آن را اصول فاهمه انجام نمی‌دهد. او با نشان دادن این اصل شرط امکان به کارگیری منطقی در طبیعت است، در صدد نشان دادن آن است که این اصل، اصلی استعلایی است. این اصل نمی‌تواند صرفاً تجربی یا روان‌شناختی باشد، زیرا ادعای آن یک ادعای هنجاری است. در واقع این اصل یک اصل تجربی برای چگونگی دآوری ما نیست، بلکه اصلی استعلایی است که با نقش تنظیمی خود مشخص می‌کند که ما چگونه باید دآوری کنیم. اصول استعلایی فاهمه صرفاً حکایت از شرایط صوری شناخت ما دارند، اما نمی‌توانند وجود یک نظم قابل تشخیص در سطح تجربی را تضمین نمایند. (Allison, 2001: 30-32) پس این اصل استعلایی غایت‌مندی طبیعت است که ضرورت قوانین تجربی را اثبات می‌نماید.

اصل غایت‌مندی طبیعت برای شکل‌دهی مفاهیم تجربی، طبقه‌بندی فرم‌های طبیعی در داخل اصل‌ها و گونه‌ها، وحدت قوانین تجربی در داخل یک سیستم، فرمول‌بندی قوانین تجربی در وهله اول و بعد نسبت دادن ضرورت به چنین قوانینی لازم و ضروری است.

«اما مفهومی از یک عین [ابژه] تا جایی که حاوی مبنای فعلیت این عین باشد، غایت و توافق یک چیز با تقومی از چیزها که فقط موافق با غایات ممکن است غایت‌مندی صورت آن نامیده می‌شود. بنابراین اصل [مربوط به] قوه حاکمه که ناظر بر صورت اشیاء طبیعت تحت قوانین تجربی به طور کلی است، همان غایت‌مندی طبیعت در کثرت آن است، یعنی طبیعت توسط این مفهوم به گونه‌ای نمایش داده می‌شود که گویی مبنای وحدت کثرت قوانین تجربی آن در فاهمه‌ای قرار دارد» (کانت، ۱۳۸۸: ۷۴)

غایت و غایت‌مندی در دقیقه سوم نقد قوه حکم

کانت بعد از اینکه در دقیقه اول بی‌علفگی و در دقیقه دوم، کلیت احکام زیباشناختی را تبیین می‌نماید، در دقیقه سوم، احکام زیباشناختی را از حیث نسبت مورد بررسی قرار می‌دهد. موضوع کانت در این دقیقه زیبایی به عنوان متعلق اصلی احکام زیباشناختی است. وی برای تعریف زیبایی از مفهوم غایت‌مندی بدون غایت استفاده می‌کند. به طور خلاصه از نظر کانت، داوری درباره زیبا بر یک غایت‌مندی صرفاً صوری (ذهنی) (subjective purposiveness) یعنی غایت‌مندی بدون غایت، متکی است. بر همین اساس، امر زیبا از هر گونه غایت عینی بیرونی یعنی سودمندی؛ و غایت عینی درونی یعنی کمال عین، خالی است. (همان، ب: ۱۵: ۱۳۱) قوه حکم تأملی بر مبنای اصل غایت‌مندی، صورت محض اعیان را به نحو ذهنی مورد تأمل قرار داده (همان، دیپاچه VII، ۸۱) و با انتزاع این صورت‌ها، به احساس لذتی دست می‌یابد که می‌توان آن را احساس لذت زیباشناختی نامید (همان، دیپاچه VII، ۸۳-۸۴) بدین ترتیب مشاهده می‌شود که کانت دوباره در ذیل دقیقه سوم یگبار دیگر اصل غایت‌مندی را مطرح می‌سازد؛ البته این بار در ارتباط با ذوق و زیبایی و نه مباحث شناختی: «اگر بخواهیم توضیح دهیم یک غایت برحسب تعینات استعلایی‌اش (بدون از پیش‌فرض کردن چیزی نظیر احساس لذت) چیست [می‌گوییم] غایت، متعلق یک مفهوم است تا جایی که مفهوم به مثابه علت آن ... لحاظ شود و علت یک مفهوم در قبال متعلق‌اش همان

غایت‌مندی (صورت غایی) آن است. پس جایی که نه صرفاً شناخت یک متعلق بلکه خود متعلق (صورت و وجود آن) به مثابه معلولی اندیشیده شود که فقط به کمک مفهومی ممکن است غایتی را تعقل کرده‌ایم» (همان: ۱۲۲).

با توجه به این قطعه کانت یک غایت را به عنوان ابژه (متعلق) یک مفهوم که معنای آن [مفهوم] متضمن طرح یا قصدی برای ابژه است، تعریف می‌نماید و غایت‌مندی را همان علت مفهوم در قبال ابژه‌اش می‌داند (Wicks, 2007: 49). این علت مفهوم در قبال ابژه‌اش «باید به عنوان گرایش ذاتی مفهوم برای عرضه‌داشت غایت و نهایی در نظر گرفته شود و حتی آن را می‌توان قدرت علی از سنخ علت غایی که پایانی را فرا می‌آورد، تلقی نمود» (Ibid)

آنچه کانت در باب غایت‌مندی بر آن تأکید نهاده است نه شناخت ابژه بلکه تأمل بر معلول بودن ابژه از ناحیه مفهومی است. به عبارت دیگر چون اصل غایت‌مندی اصل پیشین قوه حاکمه تأملی است، آنچه در مورد آن موضوعیت دارد تأمل بر معلول بودن یک ابژه توسط یک مفهوم است بدون آنکه بتوانیم آن را داخل تحت یک مفهوم خاص قرار دهیم. از اینجا می‌توان به این نتیجه رسید که اگر غایت مفهومی است که وجود معلول را ایجاد می‌کند، غایت‌مندی صرفاً تأمل بر این فرایند است. یعنی تأمل بر علتی که ابژه را ایجاد کرده است بدون آنکه در این تأمل خود مفاهیم - چه برای ایجاد اراده و چه برای شناخت - دخیل باشند.

توجه به تفاوت ظریفی که کانت میان غایت و غایت‌مندی قائل می‌شود بسیار حائز اهمیت است. غایت با توجه به تعریفش ایجاد ابژه است از ناحیه مفهوم لذا می‌توان آن را شناخت یا به کار بست. اما چگونه می‌توان آن را شناخت؟ پاسخ کانت این است که ایجاد ابژه‌ای مانند حرارت ناشی از تابش خورشید ضرورتاً «امری است که از طریق مفهوم علت در حکم تجربی موجود است اما من آن را از تجربه نمی‌آموزم، برخلاف، تجربه تنها وقتی می‌تواند حاصل آید که مفهوم فاهمه علت ایجاد آن واقع شود» (کانت، ۱۳۷۰: ۱۴۷). و چگونه می‌توان آن را به کار بست؟ صرفاً هنگامی می‌توان آن را

به کار بست که «قوه میل ... توسط مفاهیم قابل ایجاب باشد، یعنی موافق با تصور غایتی عمل کند» (کانت، ۱۳۸۸: ۱۲۳).

پس کانت صریحاً غایت را از غایت‌مندی جدا می‌کند. آنجا که بحث بر سر غایت است، یا در حوزه شناخت قرار گرفته‌ایم یا در حوزه اخلاق، به عبارت بهتر غایت مربوط به قلمرو قوه حاکمه تعینی است. اما هنگامی که در مورد غایت‌مندی بخصوص از نوع صوری آن بحث می‌کنیم می‌توانیم از تصور هرگونه غایتی (ذهنی یا عینی) صرف‌نظر نماییم و خود را در قلمرو قوه حاکمه تأملی صرف باز یابیم:

«بنابراین غایت‌مندی می‌تواند بدون غایت باشد تا جایی که علل این صورت را در اراده‌ای قرار ندهیم ... به علاوه همیشه مجبور نیستیم چیزی را که مشاهده می‌کنیم از نظرگاه عقل بنگریم» (همان: ۱۲۳)

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که از نظر کانت غایت‌مندی صوری صرفاً نوعی تأمل بر روند علت واقع شدن یک مفهوم برای یک ابژه است یا چنانکه گفته شد تأمل بر صورت علیت. اما غایت، محتوا و ماده چنین علیتی را مشخص می‌کند. روشن است که این محتوا و ماده از نظر کانت محتوا و ماده حسی که در نقد اول ابتدا به مثابه نمود مشخص شد و سپس به عنوان ماده در اختیار مقولات قرار گرفت نیست. بلکه ماده و محتوا در اینجا ماده و محتوای علیتی است که از ناحیه مفهوم ایجاب شده است و چنانکه می‌دانیم کانت مفهوم را نوعی صورت می‌داند. با این حساب ماده و محتوا در اینجا بر مسئله «پیوند» میان مفهوم به مثابه علت و ابژه به مثابه معلول دلالت دارد. به طور خلاصه محتوا و ماده علیت که همان غایت است نه تأمل بر روند علت واقع شدن یک مفهوم برای یک ابژه بلکه شناخت یا کار بست عقلی - اخلاقی یک مفهوم است در پیوندی که با ابژه‌اش داراست. با توجه به همین ملاحظات کانت در پایان دقیقه سوم روابط پیچیده میان غایت‌مندی، غایت، صورت، ماده به مثابه پیوند و تأمل را دوباره بررسی می‌کند:

«بنابراین لاقلاً می‌توانیم یک غایت‌مندی از حیث صورت را مشاهده کنیم بی‌آنکه آن را بر غایتی (به مثابه ماده پیوند غایی = nexus finalis) استوار کنیم و آن را

در اعیان، گرچه فقط از طریق تأمل، ملاحظه کنیم.» (همان: ۱۲۳) پس مشخص می‌شود که کانت در ذیل بحث از زیبایی آن را به غایت‌مندی بدون غایت تعریف می‌کند و در راستای همین بحث به ارائه تعریف غایت‌مندی پرداخته و تفاوت آن را با غایت مشخص می‌نماید.

با توجه به مقدماتی که از کانت ذکر شد، کانت در هیچ موضعی غایت و غایت‌مندی را یکسان در نظر نگرفته است. چرا که اگر غایت را به مثابه محتوای علیت یا به عبارت بهتر پیوند میان مفهوم به مثابه علت و ابژه به مثابه معلول در نظر بگیریم و آن را با غایت‌مندی که صرفاً تأمل بر روند علت واقع شدن یک مفهوم برای ابژه است، یکی بگیریم و به طور خلاصه غایت و غایت‌مندی را همان بپنداریم در واقع غایت‌مندی را وارد مناسبات شناختی یا اخلاقی کرده‌ایم، کاری که تلاش کانتی را برای توضیح صورت غایت‌مندی متزلزل خواهد ساخت.

البته باید دقت داشت تعریفی که کانت از غایت‌مندی در مقابل غایت ارائه می‌دهد فقط و فقط در مورد غایت‌مندی صوری و ذهنی صادق است و به هیچ وجه غایت‌مندی درونی و بیرونی را که از سنخ غایت‌مندی عینی هستند شامل نمی‌شود. کانت در بحث از غایت‌مندی درونی کمال عین و در غایت‌مندی بیرونی سودمندی را به عنوان غایت معرفی می‌کند. تنها و تنها در غایت‌مندی ذهنی و صوری است که ما صرفاً تأمل بر روند علت واقع شدن یک مفهوم را مد نظر قرار می‌دهیم و نه غایت به عنوان مفهومی مشخص را.

پس: ۱. کانت تلاش می‌کند که میان غایت و غایت‌مندی قائل به تمایز شود. ۲. غایت همواره ماده یا محتوای علیت است لذا پیوند غایی مفهوم و ابژه را یا از نظر شناختی و یا از منظر اخلاقی مدنظر قرار می‌دهد. ۳. غایت‌مندی صرفاً تأمل بر روند علت واقع شدن مفهوم برای ابژه است، تأملی که به قول کانت لازم نیست آن را از منظر «عقل مشاهده کنیم» (همان: ۱۲۳). این تأمل چیزی جز لذت نیست.

مقایسه بحث غایتمندی در مقدمه و دقیقه سوم و اختلاف در تفسیر

همانگونه که ملاحظه شد کانت در مقدمه بحث غایتمندی را صرفاً در ارتباط با مباحث و دغدغه‌های شناختی خود مطرح ساخت؛ گویی تمام مطالب بیان شده او در مورد قوانین فاهمه و اصول پیشین فاهمه نتوانسته است او را نسبت به حصول شناخت قطعی و ضروری از عالم امیدوار سازد. به همین دلیل او دست به دامان اصل پیشینی قوه حکم، یعنی همان غایتمندی بدون غایت شده است تا از طریق آن ذهن شناسنده ما را امیدوار به یافتن تصویری واحد و منطبق با توانایی‌های شناختی ما از عالم بسازد. در واقع اصل غایتمندی بدون غایت ما را از نتایج حاصل از قانون‌های تجربی و پیوستگی آن‌ها با همدیگر و ارائه تصویری قابل درک و شناخت از عالم مطمئن می‌سازد. این در حالی است که غایتمندی بحث شده در دقیقه سوم حاکی از دغدغه‌ای کاملاً متفاوت است.

همانگونه که بیان شد او در دقیقه سوم در صدد ارائه تعریف زیبایی است و با تفکیک انواع غایتمندی صریحاً اعلام می‌کند که زیبایی نوعی غایتمندی صوری است. زمانی ما می‌توانیم حکم به زیبایی چیزی نماییم که علی‌رغم عزل نظر از غایات عینی درونی (کمال آن چیز) و غایات عینی بیرونی (سودمندی)، همچنان آن را به لحاظ صوری و ذهنی غایتمند بیابیم. با دقت در روند طرح بحث از غایتمندی در مقدمه و دقیقه سوم، تفاوت در نوع مباحث خود را آشکار می‌سازد. غایتمندی مقدمه، در ارتباط با دغدغه‌های شناختی و در راستای تکمیل پروژه تعریف شده نقد عقل محض است. در حالیکه غایتمندی دقیقه سوم، نه با انواع و قوانین که با فرم و لذت زیباشناختی سر و کار دارد و هیچ ارتباطی با قانون و مفهوم ندارد. در وهله اول به نظر می‌رسد که غایتمندی مقدمه، غایتمندی کل عالم است در حالیکه غایتمندی دقیقه سوم، غایتمندی یک عین زیباست. غایتمندی اول نتیجه‌ای شناختی دارد در حالیکه غایتمندی دوم به لذتی غیر شناختی منجر می‌شود.

در میان مفسران کانت تقریباً در این باره که او در دقیقه سوم نقد قوه حکم تعریفی متفاوت از تعریف غایتمندی در مقدمه ارائه داده است، اتفاق نظر وجود ندارد.

آلیسون در بحث از غایت و غایتمندی معتقد است که کانت در دقیقه سوم، غایت را به معنای مفهوم تعریف می‌کند و سپس همین غایت را به عنوان غایتمندی در نظر می‌گیرد. (Alisson, 2001: 121) در واقع از نظر آلیسون کانت غایت و غایتمندی را به اشتباه یکسان می‌پندارد و همین عامل سبب مشکلات فراوانی برای وی می‌گردد:

«در اینجا (دقیقه سوم) غایتمندی یک مفهوم است که ابژه‌ای را ایجاب و متعین می‌کند اما در مقدمه غایتمندی ارتباط ابژه‌ها با هم است و نه خصوصیت علی مفهوم برای ابژه» (Ibid).

کارال عقیده‌ای نظیر عقیده آلیسون را بسط می‌دهد. او نیز معتقد است که با توجه به دیدگاه کانت در مقدمه از او انتظار می‌رود که غایتمندی را به عنوان تصویری مربوط به خصوصیتی از ابژه معرفی کند و نه خصوصیتی برای یک مفهوم. (Karal, 2006: 67).

علی‌رغم اینکه عقیده کارال از عقیده آلیسون منسجم‌تر است اما او نیز تمایز کانتی میان غایت و غایتمندی را از نظر دور داشته است.

نقد و بررسی دیدگاه مفسران

دیدگاه آلیسون نمی‌تواند دیدگاه چندان معقولی باشد زیرا مقدمه اول استدلال او فاسد و لذا نتیجه آن نیز عقیم است. کانت هیچ‌گاه غایت و غایتمندی (مراد همان غایتمندی صوری است) را یکسان تلقی نکرده است، تا آنگونه که آلیسون مدعی می‌شود غایتمندی در مقدمه با غایتمندی در دقیقه سوم در تعارض افتد. باید توجه داشت که اولاً غایتمندی در دقیقه سوم اصلاً مفهومی نیست که ابژه را ایجاب کند بلکه تأمل بر صورت علیت مفهوم برای ابژه است، ثانیاً با پذیرش این واقعیت که تأمل بر صورت علیت به معنای غایتمندی است دقیقاً بر منظر کانت که غایتمندی را در مقدمه اصلی صوری و استعلایی از جنس «که گویی» گرفته است تأکید کرده‌ایم و لذا اگر غایتمندی را ارتباط ابژه‌ها با هم در نظر بگیریم آن را از اصلی استعلایی به اصلی متافیزیکی تقلیل داده‌ایم. به عبارت بهتر اگر غایتمندی ارتباط ابژه‌ها با هم باشد (مقدمه فاسد آلیسون) این ارتباط به نحو تجربی باید اصلی پیشین را که همان غایتمندی

طبیعت است متعین‌تر سازد و این دقیقاً همان معنای اصل متافیزیکی غایت‌مندی است که کانت در مقدمه تلاش می‌کند که اصل غایت‌مندی طبیعت را از آن دور سازد: «اصلی متافیزیکی خوانده می‌شود که شرط پیشینی را متصور کند که فقط تحت آن، اعیانی که مفهوم آن‌ها باید به نحو تجربی داده شود بتوانند به نحو پیشین متعین‌تر شوند» (کانت، ۱۳۸۸: ۷۵).

کانت نه تنها در دقیقه سوم بلکه در مقدمه نیز میان غایت و غایت‌مندی تفاوت قائل است و غایت‌مندی صوری را از جنس «که گویی» یعنی اصلی استعلایی در نظر می‌گیرد:

«اما مفهومی از یک عین [ابژه] تا جایی که حاوی مبنای فعلیت این عین باشد، غایت و توافق یک چیز با تقومی از چیزها که فقط موافق با غایات ممکن است غایت‌مندی صورت آن نامیده می‌شود. بنابراین اصل [مربوط به] قوه حاکمه که ناظر بر صورت اشیاء طبیعت تحت قوانین تجربی به طور کلی است، همان غایت‌مندی طبیعت در کثرت آن است، یعنی طبیعت توسط این مفهوم به گونه‌ای نمایش داده می‌شود که گویی مبنای وحدت کثرت قوانین تجربی آن در فاهمه‌ای قرار دارد» (همان: ۷۴) «که گویی» پایانی عبارت کانت ارتباط ابژه‌ها را به عنوان غایت‌مندی کاملاً منتفی می‌کند و آن را از در افتادن به اصلی متافیزیکی مصون نگاه می‌دارد. کاملاً می‌توان با کارال موافق بود که غایت خصوصیتی برای ابژه است و نه برای مفهوم، اما مسئله این است که کانت هیچ‌گاه ادعا نکرده است که غایت‌مندی صوری خصوصیتی برای یک مفهوم است تا حال لازم بیاید که آن را در دقیقه سوم به‌عنوان خصوصیتی برای ابژه لحاظ کند. دیدگاه کارال نیز از ابتدا تفاوت غایت و غایت‌مندی را نادیده می‌گیرد. اگر کانت غایت و نه غایت‌مندی را در ابتدا خصوصیت ابژه می‌دانست و سپس در دقیقه سوم آن را به عنوان ویژگی مفهوم در نظر می‌گرفت سخن کارال بر حق بود. اما چنانکه اشاره شد کانت غایت‌مندی را صرفاً به عنوان اصلی استعلایی که دارای خصلت «که گویی» است در نظر می‌گیرد و از همان ابتدا - یعنی در مقدمه - آن را در «فاهمه» قرار می‌دهد، لذا کارال نیز پس از آنکه غایت و غایت‌مندی را یکی می‌گیرد به تبیین

متافیزیکی و نه استعلایی آن می‌پردازد. باید توجه داشت که تمایز نهادن میان غایت و غایت‌مندی در بحث کانت از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و منجر به نتیجه‌ای می‌شود که گویای دغدغه‌هایی او مبنی بر ارتباط منطق، زیبایی‌شناسی و اخلاق است.

نخست باید بین مقدمه و دقیقه سوم در مورد تعریف غایت‌مندی قائل به نوعی بهم‌پیوستگی بود. در واقع کانت در دقیقه سوم در حال به کارگیری همان مفهومی است که در مقدمه از آن دفاع کرده است. لذا آنچه کانت در مقدمه ذکر می‌کند نوعی تأکید بر صورت صرف غایت‌مندی است که پیش‌درآمد فرمالیزم منسوب به وی است، که همچنین ارتباط سترگی با صورت زیبایی‌های طبیعی دارد:

«اما تأکید کانت در دقیقه سوم بر صورت زیبایی‌های طبیعی از بستر نظریه کلی او در مورد احکام تأملی نشأت گرفته است» (Guyer, 1997: 187).

آلیسون با توجه به خلط میان مفهوم غایت و غایت‌مندی و از نظر دور داشتن این مسئله که با تأکید بر صورت و تنها تأکید بر صورت است که می‌توان مسئله غایت‌مندی و تأمل زیبایی‌شناسی را فهمید در کتاب نظریه ذوق کانت تلاش کرده است صورت را به محتوا تقلیل دهد تا کانت را از اتهام فرمالیزم برهاند (Allison, 2006: 132, 133, 134)، در صورتی که اتفاقاً همین تأکید بر صورت است که کانت را قادر می‌سازد تا امید دیرینه خود را مبنی بر ارتباط میان سه‌گانه منطق، زیبایی‌شناسی و اخلاق محقق کند. البته نباید انکار کرد که فرمالیزم کانتی دارای دلالت معنایی محدود است و می‌توان آن را از دیدگاهی انتقادی مورد بررسی قرار داد، اما نمی‌توان این واقعیت را انکار کرد که در بحث از مفهوم غایت‌مندی تکیه بر صورت الزامی است.

کانت حتی در دوره قبل از انتشار نقد قوه حکم در چندین اثر مستقل و درس گفتار سه امر به ظاهر متناقض را با یکدیگر ارتباط می‌دهد و پروژه نقدی او که سرانجام در نقد قوه حکم به چارچوب نهایی خود می‌رسد صرفاً در چشم‌انداز این ارتباط محکم قابل فهم است. این سه مورد منطق، زیبایی‌شناسی و اخلاق است.

جزء دارای آن اصلی است که کاربرد فاهمه را در طبیعت ممکن می‌سازد.

از اینجا روشن می‌شود که اصل قوه حاکمه زیباشناختی که عبارت است از غایتمندی بدون غایت بازگوکننده اصل غایتمندی طبیعت که از آن قوه حاکمه به طور کلی است، می‌باشد. لذا می‌توان تشخیص داد که میان غایتمندی طبیعت در مقدمه و غایتمندی مطرح شده در دقیقه سوم نه تنها تناقض وجود ندارد بلکه نوعی ارتباط برقرار است. از دید گایر وجود این ارتباط برای کانت پیر چنان محرز شده بود که بدون آن - علی‌رغم ابهام در تبیین - سیستم فلسفی خود را کامل شده نمی‌یافت (kant, 2000: xxii)

بنا بر این قوه حاکمه صرفاً در صورت زیبای‌شناختی آن غایتمندی صوری را توضیح می‌دهد و غایتمندی صوری چیزی جز غایتمندی صوری طبیعت نیست که از آن جزء زیباشناختی قوه حاکمه است. البته تبیین این نوع ارتباط نیازمند بحث مستقل دیگری است. ما شاید توانسته باشیم وجود این ارتباط را با تأکید بر تمایز میان مفهوم غایت و غایتمندی صوری و اینکه غایتمندی مقدمه و غایتمندی دقیقه سوم به یک معنا هستند، نشان بدهیم اما این به معنای روشن ساختن چگونگی ارتباط بیان شده نیست. کما آنکه گایر نیز خود عبارات کانت را در این مورد بسیار مبهم می‌داند اگرچه بر ضرورت چنین ارتباطی اصرار دارد. (ibid)

(Kant, 2000: xxii) منطق عبارت است از بحث مبسوط کانت در باب زمان و مکان و مقولات که در نقد عقل محض توضیح داده شده است و از آنجا به زیبای‌شناسی مربوط می‌شود که صورت‌های امر زیبا در واقع چیزی جز صورت‌های زمان و مکان حسیات استعلایی در نقد اول نیست. به علاوه اخلاق بالاترین نمود خود را در توافق طبیعت با فاهمه انسانی و هماهنگی عالم با قوه شناختی ما بروز می‌دهد. اما مطلب اصلی این است که زیبای‌شناسی که مبتنی بر دیدگاه انتقال کلی لذت در نتیجه هماهنگی میان قوای شناختی (تخیل و فاهمه) است و چیزی جز صورت غایتمندی یا همان غایتمندی صورت نیست در واقع ترجمه تز غایت‌شناسی یا غایتمندی صوری طبیعت است که این یک به نوبه خود امکان کارکرد فاهمه در طبیعت را فراهم می‌کند. کانت در قسمت نتیجه‌گیری مقدمه منتشر شده (یعنی مقدمه دوم) این مسئله را با صراحت نشان داده است:

«در نقد قوه حاکمه، جزئی که حاوی قوه حاکمه زیباشناختی است اساسی است، زیرا فقط این جزء حاوی اصلی است که قوه حاکمه به نحو پیشین آن را زیربنای تأملش درباره طبیعت قرار می‌دهد، یعنی اصل غایتمندی صوری طبیعت ... که بدون آن فاهمه نمی‌توانست خود را در طبیعت پیدا کند.» (کانت، ۱۳۸۸: ۹۱).

پس با توجه به اینکه کانت همواره صورت را در اولویت قرار داده است و با تکیه بر صورت، غایت و غایتمندی را از هم جدا ساخته است می‌توان ادعا کرد دقیقه سوم، نشان‌دهنده ویژگی خاص حکم زیبای‌شناختی به عنوان صورت غایتمندی است. به عبارت بهتر انفکاک غایت همچون ماده و محتوای علیت و غایتمندی همچون تأمل بر صورت علیت است که به کانت امکان می‌دهد چه در مقدمه و چه در دقیقه سوم، از امری به نام صورت غایتمندی و اصل غایتمندی صوری طبیعت بحث کند. اگر این تمایز مدنظر قرار نگیرد، غایت به عنوان علت ابژه طبیعی یا علت ابژه میل در چارچوب فاهمه و میلی که در طبیعت سرگردان‌اند، تصور شده است. لذا ویژگی خاص حکم زیباشناختی از آن جهت برای قوه حاکمه ضروری است که فقط این



نتیجه‌گیری

۱. میان تصور غایت‌مندی طبیعت که کانت آن را در مقدمه نقد قوه حکم ذکر می‌کند و صورت غایت‌مندی یا همان غایت‌مندی بدون غایت که در دقیقه سوم نقد قوه حکم مطرح می‌شود نه تنها ناسازگاری وجود ندارد بلکه می‌توان آن‌ها را انواع یک جنس عالی‌تر که همانا علت غایی برای لذت است، در نظر گرفت.

۲. برای حاصل آمدن نتیجه اول ناچاریم در چارچوب تفکر کانتی میان غایت به عنوان علت ابژه معرفت یا علت ابژه میل و غایت‌مندی به عنوان اصل استعلایی تأمل در باب طبیعت بیرون و درون قائل به تمایز باشیم و گر نه در حوزه معرفت (طبیعت) فاهمه دچار سرگردانی خواهد شد و در حوزه میل (اراده) هیچ‌گاه نمی‌توان عنصری برای آشتی با قلمرو طبیعت پیدا کرد و همین نکته آخر است که ما را به نتیجه سوم رهنمون می‌شود:

۳. کانت در مقدمه یکی از اهداف اصلی خویش را ایجاد ارتباط میان طبیعت و اخلاق می‌داند و معتقد است که قوه احساس لذت و الم از آنجا که حلقه واسطه میان قوه میل و قوه شناخت است، احکام مربوط به آن در صورت محضشان که در برگیرنده احکام زیبایی‌شناختی است، چنین ارتباطی را ممکن ساخته است. به عبارت دیگر احکامی که توسط قوه حاکمه زیباشناختی صادر می‌شوند نشان‌دهنده ارتباط میان طبیعت و اخلاق است. اما اینکه چرا قوه حاکمه غایت‌شناختی از انجام چنین وظیفه‌ای عاجز است، سؤالی است که کانت در مقدمه آن را پاسخ داده است: رابطه غایات طبیعت با غایات ما امری امکانی است و نیز نمی‌توان دلیلی پیشین برای چنین ارتباطی پیدا کرد، از همین جاست که قوه حاکمه زیباشناختی و احکام آن چنین شأن والایی یافته‌اند. (کانت، ۱۳۸۸: ۹۹)

این ارتباط صرفاً توسط اصل پیشین غایت‌مندی طبیعت قابل تصور بود زیرا این اصل به عنوان علت اولاً با طبیعت به گونه‌ای رفتار می‌کرد «که‌گویی» طبیعت سازمانی مرتب شده از انواع و اجناس همسرخ است. ثانیاً همین اصل به عنوان مبنای حکم زیبایی‌شناختی صورتی از غایت‌مندی را معرفی می‌کرد که کانت آن را اصل پیشین قوه حاکمه زیبایی‌شناختی می‌دانست که توسط آن، فاهمه کارکردش را در طبیعت منظم می‌کرد.

اما نتیجه‌ای که در اینجا مدنظر است دقیقاً ناشی از این هماهنگی میان طبیعت و قوه شناسایی ما به طور کلی است. از نظر کانت اینکه میان طبیعت و قوه شناسایی ما به طور کلی هماهنگی وجود دارد و قوه شناسایی ما طبیعت را در نامتناهی بودنش به لطف اصل غایت‌مندی طبیعت نه تنها هماهنگ با غایت خود می‌یابد بلکه حتی آن را مغلوب غایت خود می‌سازد - این امری است که خود را در احکام والا که گونه دیگری از احکام قوه حاکمه زیباشناختی هستند - بالاترین نشانه خیر اخلاقی است. هرچند غایت معینی که زیبایی از آن حکایت می‌کند پیدا نیست، دست‌کم زیبایی این اطمینان را به ما می‌دهد که ما با جهان ارتباط درونی داریم، که جهان غایت هماهنگی را با عقیده ما دارد.

پی‌نوشت

۱. برای مطالعه بیشتر در این باب رک: شاقول، ماحوزی (۱۳۸۷)، «زیبایی و استقرا در فلسفه نقادی کانت»، نامه حکمت، سال ششم، شماره اول. صص ۶۸-۵۳.

کتابنامه

کانت. (۱۳۷۰)، تمهیدات، ترجمه غلامعلی حدادعادل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
 _____ (۱۳۸۸)، نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
 شفر، ژان ماری. (۱۳۸۸)، هنر دوران مدرن، ترجمه ایرج قانونی، تهران: نشر آگه.
 شاقول، ماحوزی. (۱۳۸۷)، «زیبایی و استقرا در فلسفه نقادی کانت»، نامه حکمت، سال ششم، شماره اول.
 ماحوزی، رضا. (۱۳۸۹) «جدال مکانیسم و غایت‌مندی در نقدهای اول و سوم کانت و راه حل کانت برای آن»، پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز، سال ۵۳، بهار و تابستان ۱۳۸۹.

Allison, Henry. (2001), Kant's Theory taste, Cambridge university press.

Elliot, R.K. (1996), unity of Kant's critique of Aesthetic judgment, in Immanuel kant critical assessment, vol.4, Routledge

Wicks, Robert. (2007), Routledge philosophy

- guidebook to kant on judgment. Routledge
- Guyer, Paul (1997), kant and claims of Taste, combridge university presses.
- THE Cambridge Edition of The Works of Immanuel Kan (2000), Critiqu of the power of judgment, Cambridge university press.
- _____ . (1969), Critique of pure reason, trans by Norman Kemp Smith, Macmillan.
- Karal, Brent. (2006), the Demands of taste in Kant's Aesthetics.
- Kraft, M. (1996), theory of teleology in Immanuel kant critical assessment, vol.4, Routledge.
- Wicks, Robert. (2007), Routledge philosophy guidebook to kant on judgment.
- Scharper, Robert. (1992), taste and sublimity and genius: the aesthetic of nature and art, in the Cambridge companion to kant, Cambridge university press.